

اوضاع سیاسی و وظایف ما

۱- بحران اقتصادی ساختاری و همه جانبه‌ی جهانی که از چند سال پیش آغاز شده است، با افت و خیز هائی همچنان ادامه دارد و با توجه به جان سختی نئولیبرالیسم، نه تنها فاصله جهان دو قطبی بین دول امپریالیستی و کشور های پیرامونی سرمایه داری عمیق تر شده، که این شکاف در خود کشور های سرماییداری مادر هم ابعاد انفجار آمیزی پیدا کرده است. اکنون در کشور های متروپل شاهد آنیم که هر روز بیشتر از پیش به انبوه بیشمار خانه خرابان و تهی دستان افزوده می شود و شکاف طبقاتی اکثریت جامعه را در مقابل نظام سرمایه داری قرار داده است. این وضعیت دهشتناک نشان داده است که داعیه « پایان تاریخ » پس از فرو ریزی دیوار برلین توسط نظریه پردازان جهان سرمایه داری خیال بافی مردم فریبانه و رویای تبه کارانه ای بیش نبوده است. جهان در یافته است که نه تنها سرمایه داری راه حل بشریت نیست، بلکه جهنم هولناکی است که جز نابودی انسان و طبیعت، مسیر دیگری ندارد. پس گریزی نیست مگر مبارزه برای دنیایی بهتر، عادلانه تر و انسانی تر. جنبش وال استریت موجودیت خود را ناشی از این ضرورت می داند. این جنبش که خود را جنبش نود و نه درصدی ها می نامد، بازتابی است در برابر بیداد سرمایه داری و بن بست آن. جنبشی که در قلب سرمایه داری پا گرفته و به اکثریت کشور ها گسترش یافته است، این حقیقت را فریاد می کند. در مقابل این فریاد، عکس العمل دول امپریالیستی در خود کشور های متروپل همچون انگلیس، عکس العملی است که داعیه های دروغین ضد استبدادی و حقوق بشری این دول را به روشنی بر ملا می سازد و نشان می دهد که همآوازی این دولت مداران با مردمان استبداد زده و غارت شده تنها در خدمت مهار انقلابات، جنبش های آزادی خواهان نه ضد استبدادی و عدالت جویانه است. چنانچه این سیاست ارتجاعی، غارت گرانه و تجاوز کارانه در شمال آفریقا و در خاور میانه به روشنی تمام خود را نشان داده است. سیاستی که در مقبله با جنبش های آمریکای لاتین، آفریقا و سایر مناطق جهان تا کنون پیش رفته است. این سیاست شناخته شده دول امپریالیستی و در راس آن امریکا ست که وقتی در برابر انقلابات کارگری و مردمی قرار می گیرند، در همآوازی ظاهری با آن می کوشند سوار موج شده و با تغییر مهره ها و نمادها، کل سیستم را نجات دهند و انقلابات را - اگر شد بصورت نرم و اگر نشد بصورت خشن و نظامی - به کژ راهه برده و آن را از مطالبات انقلابی اش تهی نمایند و با رفرم هائی مردم فریبانه آن را در جهت اهداف و سیطره خودشان سوق دهند.

سیاستی که در افغانستان و عراق به پیش رفته و در دو سال گذشته در مسخ انقلابات موسوم به بهار عرب؛ در تونس، مصر، لیبی، یمن دنبال گشته و هم اکنون در سوریه پی گرفته می شود. بسیار روشن

است که نوبت ایران فرا خواهد رسید. هر چند هم اکنون بصورت آشکار و نهان این اتفاق در حال شدن است. چرا که دو ارتجاع داخلی و بین المللی در مقابله با انقلاب مردمانی که نه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را می خواهند و نه سلطه ارتجاع جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را، عملاً همدست یکدیگرند. برای مقابله با این خواست رادیکال و برای خفه کردن انقلابی که نفی هر دو ارتجاع است، جمهوری اسلامی و امپریالیسم به همدیگر سوخت می رسانند زیرا هر دو در پاسخ به بحران های داخلی و بین المللی خودشان به فرا افکنی نیاز دارند.

رژیم حاکم در ایران می داند که دارد ماجرا جویانه با آتش بازی می کند و کاملاً واقف است که با فشاری اش بر سر مسأله اتمی می تواند عواقب فاجعه باری داشته باشد، با این همه نه تنها کوتاه نمی آید که با رجز خوانی های تحریک کننده اش آشکارا تما بل دارد بازار خطر جنگ را داغ نگه دارد. چرا؟ زیرا خطر اصلی را نه در تهاجم نظامی امپریالیستی، که در انقلاب مردم ایران می داند. رژیم به خوبی می داند که خشم و کینه ناشی از شدت استثمار و سرکوب مردمی که از دست این رژیم به تنگ آمده اند می تواند هر حادثه ای انفجارات عظیم مردمی در پی داشته باشد. از این رو « خطر خارجی » برای رژیم جمهوری اسلامی در حکم مائده ای آسمانی است که می تواند در پر تو آن و به بهانه آن هر صدائی را در نطفه خفه کند، جوخه های اعدام راه بیا ندازد و زندان و شکنجه بر قرار کند. رژیم «خطر جنگ» را لازم دارد تا کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان و ملیت های ساکن ایران و.. را سرکوب کند. قلم ها را بشکند و روشنفکران مردمی را به بند افکند. مهمتر از همه « خطر جنگ » برای رژیم ضد مردمی و سرمایه داری ایران آن چتر حمایتی است که زیر سایه آن و به بهانه آن با حذف رایانه ها، نان را از سفره ی خالی کارگران و تهی دستان ربهوده و معترضان را « عوامل خارجی » می نامد تا به سرکوب همه جانبه خود مشروعیت بخشد. و از همین رو است که همدست امپریالیست ها ست هر چند مکارانه داعیه ی ضد آمریکائی، ضد اسرا ئیلی و.. دارد.

امپریالیست ها هم نیاز دارند ضمن فرا افکنی بحران اقتصادی و اجتماعی خود به بیرون، سلطه اشان را در منطقه تکمیل کنند و « امنیت منطقه » را در چهارچوب منافع استراتژیکشان تا مین نمایند. از این رو حکومت اسلامی برایشان مطلوب نیست زیرا از دو سو آن ها را تهدید می کند: ۱- بیزاری عمومی در ایران هر آن می تواند منجر به خطر سرنگونی انقلابی و رادیکال رژیم با سمت گیری ضد سرمایه داری توسط نیروی رنج و کارو از پایین شود؛ ۲- خطر بحران آفرینی های رژیم ولایت فقیه و حکومت اسلامی در منطقه و تهدید امنیت اسرائیل و سایر متحدین آمریکائی آن، از نوع عربستان سعودی و ... ایجاد اختلالات جدی در بهره برداری از منابع طبیعی منطقه، تهدید امنیت اقتصادی و تجاری امپریالیستی توسط رژیم

نامتعارفی که بر تنگه هرمز نشسته است و می‌کوشد با دست یابی به بمب اتمی رویای امپراتوری حکومت اسلامی را تحقق بخشد. اینها عوامل کلیدی هستند در ضرورت کنار زدن حکومت اسلامی توسط امپریالیستها.

در حال حاضر امپریالیست‌ها برای جلوگیری از ایران اتمی، می‌کوشند رژیم را در صحنه بین‌المللی منزوی کنند و با اعمال تحریم‌های اقتصادی حکومت اسلامی را تحت فشار قرار دهند و سایه جنگ را بالای سر آن نگه دارند. نتیجه این اقدامات، فشار رژیم را بر اکثریت مردم بلا زده بیشتر می‌کند و دود تحریم‌های اقتصادی هم مستقیماً به چشم کارگران و تهی‌دستان و مردم محروم می‌رود. می‌بینیم که از هر دو سو و توسط هر دو ارتجاع، این اکثریت مردمان ایرانند که قرار است له شوند و این سراسر ایران و زیرساخت‌های اقتصادی آن است که در صورت بروز جنگ ویران می‌گردد. صدای هیچ‌کدام از دو ارتجاع و ایادی آن‌ها، صدای مردمان ایران نیست. اکثریت اهالی، اکثریت کارگران و زحمت‌کشان نه صدای دو ارتجاع؛ که صدای سوم هستند و به هر دو ارتجاع «نه» می‌گویند؛ علیه جنگ و جنگ‌طلبان، علیه سرکوب‌کننده‌گان، علیه استبداد و استثمار داخلی و خارجی. و ما کمونیست‌ها بخشی از آنان و همدست آنانیم.

سرنوشت عراق نه یک خطر بعید و نه خیالی، بلکه تهدیدی جدی و هولناک است و هر آن‌بر اثر یک ماجراجویی پیش‌بینی نشده از هر دو سومی تواند بنیاد کشور را به باد دهد. در این شرایط داشتن تصویری روشن از مشخصات اوضاع سیاسی، شناخت محدودیت‌ها، ظرفیت‌ها، امکان‌ها و تشخیص تحولات آتی بازیگران سیاسی؛ و تدوین یک استراتژی کارآمد و موثر، از ضرورت مبرمی برخوردار است. در این راستا لازم است به وضعیت موجود و موقعیت جنبش طوقه کارگر و متحدین آن در جنبش‌های اجتماعی پرتوی افکنیم.

۲- جنبشی که به نام جنبش سبز در اعتراض به تبهکاری بخش مسلط رژیم اسلامی در تقلب انتخابات

خرداد ماه سال ۸۸ تکوین یافت از پا افتاده است. علت آن را می‌بایست قبل از هر چیز، در دو مولفه جستجو کرد: اولاً چیرگی گرایش اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی بر این جنبش و تناقضات برنامه‌ای و سترونی استراتژی سیاسی آنان ناظر بر بازگشت به دوران "امام خمینی" و "اجرای بی‌تنازل قانون اساسی" و حرکت در بستر قانون، و ثانیاً در نبود یک آلترناتیو سوسیالیستی. سرکوب

لگام گسیخته و هار استبداد حاکم نیز- به نوبه خود - به عنوان شاخص سوم، پایان این موقعیت برآمده از شکاف درون حاکمیت اقتدارگرای اسلامی بود.

تا کید بر این نکته از اهمیت کلیدی بر خوردار است که جنبش از پا افتاده موسوم به سبز را نباید با جنبش طبقه کارگر، جنبش اعماق و سایر جنبش های اجتماعی یکی دانست و شکست اصلاح طلبی و سبز های حامی آن را شکست کل جنبش تلقی کرد. اما این هم واقعیتی است که حکومت با وجود آن که نتوانسته جنبش برآمده از شکاف میان با لائی ها را درهم شکند، به کمک دار و درفش موفق شده خطری را که این جنبش با سوار شدن بر موج اعتراضی برای کل رژیم اسلامی ایجاد کرده بود، تا حدی مهار کند. در هر صورت و از هر زاویه که به مسأله نگاه شود، باید تا کید کرد که برای رژیم نه تنها بازگشت به گذشته ممکن نیست، بلکه عدم مشروعیت آن در بین آن بخش از مردم متوهم که تا دیروز بنیاد نظم مستقر را مورد چالش قرار نمی دادند، گسترش یافته است. و روند سرکوب نه تنها به اراده واحد در درون بالایی ها منجر نشده است، بلکه شکاف جدیدی در درون جناح اصلی- یعنی خود اصولگرایان- به وجود آورده که به سهم خود نه تنها اعمال اراده واحد را میان بالائی ها بشت تضعیف کرده؛ نطفه ی بحران های جدیدی را هم شکل داده است. وضعیتی که می تواند به کشاکش تازه ای در میان با لائی ها منجر شود و بستر لازم را برای بروز بیزاری عمومی از طریق انفجارات توده ای این بار با مضامین و درون مایه ی ضد استبدادی و ضد استثماری صریح تری فراهم سازد.

۳- برای خنثی کردن پروژه های سیاه و آلترناتیو سازی های که با پشتیبانی و "آتش تهیه" امریکا و اسرائیل و متحدین منطقه ای آنان در قبال حوادث پیش بینی نشده همراه است، چپ باید استراتژی مفصل بندی جنبش های توده ای و محاصره سیاسی رژیم اسلامی را برای درهم شکستن ساختارهای استبداد سیاسی و نظام بهره کشی طراحی و تدارک کند. تشخیص آن نیروهای اجتماعی که قادر و فاعل تحقق این استراتژی باشند، گام اول این نقشه راه به شمار می آید. از دید ما کمونیست ها پیشا پیش این نیروها، طبقه کارگر قرار دارد که به مثابه ستون فقرات و ولولای اتصال جنبش های اجتماعی و پیشقراول جنبش طبقاتی و جنبش سر تا سری توده ای عمل می کند. این طبقه که بنا به سرشت طبقاتی خود، ظرفیت فراتر رفتن از وضعیت موجود و حتی عبور از نظام سرمایه داری را داراست؛ هم اکنون در شرایط بس دشواری به سر می برد. زیرا از حیث سازمانیابی به لحاظ طرح مطالبات، نمی تواند از شرایط تدافعی که در آن بسر می برد، گامی فرا تر نهد؛ با این همه اما نه تنها با تمام نیرو و با چنگ و دندان از همه اشکال مبارزه : طومار نویسی، تحصن، اعتصاب تا راهبندان... سود می جوید، و با وجود اعمال خشونت لگام گسیخته و سرکوب مداوم و گاه خونین

عمال رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی؛ از تلاش برای ایجاد تشکل مستقل و سراسری خود، دست بر نمی دارد و با پذیرش ضرب و شتم، زندان و اخراج، بیکاری و خانه خرابی بر حقوق حقه ی خود پای می فشارد.

برای در هم شکستن توازن قوا به ضرر رژیم استبداد سرمایه داری و به نفع پیشروی طبقه کارگر، ضروری است: نخست، منطق عام سازمانیابی کارگران در شرایط استبدادی (قانونی، علنی، نیمه علنی و چه به لحاظ ساختاری شل و منعطف یا با دفتر و دستک با رهبران شناخته شده) همچون راهنمای فعالیت ما قرار گیرد. دوم، لایه های مشخص درون طبقه چه به لحاظ کمیت، چه از حیث اهمیت، خودیژگی ها و مختصات واقعی آن ها شناسایی شود. سوم، و مهم تر از همه تشخیص حلقه ای است که می تواند بخش های مختلف طبقه را به یکدیگر متصل سازد و بر مسیر راه پیمائی آن روشنی افکند. کمو نیست ها به جای بیل زدن زمین نرم و افشاگری علیه بدکرداری های رژیم باید در این جا متمرکز شوند و منطق سازمانیابی و مفصل بندی جنبش ها را دریابد و به سهم خود در تحقق آن بکوشد.

از آن جایی که هیچ طبقه به تنهایی نمی تواند انقلاب کند و به قول مانفیسست کمو نیست انقلاب کار اکثریت عظیم است برای حاکمیت اکثریت عظیم است؛ حضور رزمنده و پیوند ارگانیک جنبش های اجتماعی چه به صفت خود - در چهار چوب مطالبات مشخص - و چه به عنوان متحد طبیعی طبقه کارگر در این راه پیمائی بزرگ، امری حیاتی و سر نوشت ساز است.

شاخص ترین جنبش ها و مشخصات عام آن ها

الف: جنبش تهیدستان شهری: اگر جنبش کارگری می تواند بنیاد نظام سیاسی و اجتماعی مستقر را در هم شکند، جنبش تهیدستان شهری را باید نیروی ضربت در انقلاب ایران و متحد طبیعی طبقه کارگر بشمار آورد. اگر در مقطع انقلاب ۵۷ تهیدستان شهری را حاشیه نشینان کنده شده از روستا ها تشکیل می دادند، با گذشت بیش از سه دهه از تسلط نظام سرمایه داری اسلامی در ایران بخش بزرگی از شهرنشینان در اثر سیاست های فلاکتبار اقتصادی، و اجتماعی و ربودن نان به صد ترفند از جمله حذف یارانه ها، بیکاری و دست و پا زدن در اعماق برای تامین حد اقل زندگی بخور و نمیر زیر سلطه ی فرهنگ اسلامی؛ به حاشیه پرتاب شده و در حلبی آباد های شهر های بزرگ اسکان گزیده اند. اگر بر سر راه این نیرو که در میانشان کارگران بی کار و خانه خراب کم نیستند، ترفند های رنگارنگ ارتجاع داخلی و خارج و فرمیسیت های ضد انقلاب خنثی شود می تواند به عنوان

متحد طبیعی طبقه کارگر سر نوشت انقلاب را رقم زنند. چپ به این دلیل وظیفه دارد با مداخله گری فعال از طریق بردن گفتمان سوسیالیستی به درون این نیرو، مانع از انحراف و کژ راه آن گردد.

ب- جنبش زنان تا این جا یکی از هوشمندترین جنبش‌هایی بوده است که منطق پیشروی و عقب نشینی در شرایط تسلط ارتجاع را جذب کرده و در عمل پیاده کرده است. این جنبش در استفاده از امکانات موجود، از شکاف‌ها و منفذهای قانونی به خوبی بهره برده است. به علاوه این جنبش در استفاده از تجربیات جنبش زنان سایر کشورها و بومی کردن آن‌ها از خود مهارت ارزنده‌ای نشان داده است. اما به نظر می‌رسد که فعالیت بخش‌های قابل توجهی از این جنبش در میان لایه‌های محدودی از زنان اقلیت متوسط محصور مانده، و مبارزه در کادر قانونی را ایده‌آلیزه می‌کند. این جنبش بدون پیوند با زنان اعماق جامعه - زنانی که نیمی از اردوی کار و زحمت را تشکیل می‌دهند - نه می‌تواند هیچ یک از دستاوردهای خود را نهادی سازد و نه می‌تواند به قلمروهای جدیدی پیشروی کند. پیوند مبارزه و سازمان‌یابی برای خواست‌های ویژه‌ی زنان کارگر و زحمتکش با خواست‌های عام برای همه زنان، آن حلقه‌ی کلیدی است که می‌تواند جنبش زنان را از محدوده محافظه کارانه ی کنونی خود خارج شود.

ج- مبارزه‌ی ملیت‌های ساکن ایران از ظرفیت موثری در تضعیف قدرت مرکزی برخوردار است. سرنگونی جمهوری اسلامی بدون مبارزه ملیت‌های ساکن ایران اگر نگوییم ناممکن سخت دشوار به نظر می‌رسد. رژیم اسلامی به سبب سیاست‌های به غایت ارتجاعی تضعیف هویت ملی- که آمیزه‌ای از ستم‌های مذهبی- فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را بر مردمان نواحی ملی تحمیل کرده است- جنبش ملیت‌های ساکن ایران را بر پرتگاه یک دو راهی قرار داده است. در فقدان یک جنبش مردمی و مترقی سراسری که پرچم دفاع از حق تعیین سرنوشت را در اهتزاز نگه دارد و در شرایط عروج ناسیونالیسم قومی- سرزمینی، خطر درگیری جنگ داخلی نه تنها امری بالقوه، بلکه هر آن می‌تواند به یک خطر بالفعل تبدیل گردد. کمک به فرارویدن هویت ملی بر پایه‌ی برابری سیاسی، استوار بر حقوق شهروندی کامل با عنایت بر حفظ، گسترش و ارتقاء هویت فرهنگی و برپایی یک اتحاد داوطلبانه که تمایز بین ملیت‌ها را نمایندگی نمی‌کند، بلکه در عین حفظ هویت ملی - فرهنگی بر همبستگی بین ملیت‌ها تاکید می‌ورزد پاسخی درخور وضعیت موجود است. باید با تکیه بر حفظ هویت ملی - فرهنگی بر همبستگی بین ملیت‌ها تاکید می‌ورزد. بنابراین ما باید با دفاع قاطع و کامل از حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها، دفاع از توازن منطقی تمرکز و عدم تمرکز قدرت، فدرالیسم متناسب با ساختار چندملیتی ایران، حق آموزش به زبان مادری و البته در جهت تضعیف گرایش ناسیونالیسم قومی تلاش ورزیم.

۵- جنبش جوانان: این جنبش در حال حاضر به طور روزانه و تن به تن در برابر فرهنگ واپس-گرایانه و تاریک اندیشانه رژیم اسلامی به نبرد مدنی برای دفاع از زندگی عرفی می‌پردازد، اما خطاست اگر جنبش جوانان را که امروزه بخش بزرگی از آنان فرزندان طبقه کارگر و زحمت کشان هستند و خود نیز به نوبه خود نیروی ذخیره کارند؛ تنها در حوزه مقاومت و مبارزه فرهنگی و مدنی خلاصه کنیم و سویی اقتصادی- اجتماعی این نبرد را نادیده بگیریم. بخش قابل توجهی از جوانان کشورمان دارای تحصیلات عالی اما بیکار، بی‌آینده و بدون چشم‌انداز روشن اند. همین شرایط وخامت‌بار است که می‌تواند دستمایه مناسبی برای پیوند این بخش از جوانان با جنبش کارگری فراهم سازد و ظرفیت آن را افزایش دهد و از نیروی نهفته آن خود را غنی سازد. چپ باید با این جنبش درآمیزد و با برنامه‌ی رایج و عمومی لیبرالی درون آن به چالش برخیزد و برتری افق‌های گفتمان معطوف به آزادی و دموکراسی پیگیر سوسیالیستی را در برابر گفتمان آن‌ها نشان دهد.

۴- تنها در پرتو کار صبورانه، پیگیر و در عین حال خلاقه است که می‌توان به تکوین جنبش‌های اجتماعی در کشور ما یاری رسانید، و بقا و دوام آن را تضمین کرد. از این رو کشف قانونمندی‌های مبارزه با یک رژیم توتالیتر سرمایه داری و مذهبی، در پرتو تجربه‌های عام در خزانه مبارزاتی مردم در سایر رژیم‌های استبدادی، و انطباق خلاقانه آن‌ها در محل کار و زیست سوژه‌های اجتماعی، آن وظیفه اساسی ای هست که باید کمونیست‌ها در همکاری با سازمان‌گران این جنبش‌ها به گونه-ای مشارکتی به پیش ببرند. انسداد ظاهری شرایط جاری، به معنای فقدان خط مشی سیاسی منطبق بر اوضاع کنونی نیست. یا به سخن دیگر در هیچ شرایط سیاسی، بن‌بست سیاسی ذاتی وجود ندارد که نتوان فعالیت منطبق با آن را کشف کرد و به کار بست.

۵- جامعه ایران تلاقی گاه تضادها و تخاصم‌های گوناگون و متعدد است و جنبش‌های دیگری نظیر دفاع از محیط زیست، دانشجویی... با درون‌مایه‌های خاص خود هم اکنون در ابعاد معینی به فعالیت مشغول اند و از این ظرفیت برخوردارند که رشد و گسترش یابند و یا با این جنبش‌ها درهم آمیزند. هر یک از این جنبش‌ها از خصوصیت و گوهر معینی برخوردار است که آن را از دیگری جدا می‌کند و مرزهای هویت آن را مشخص می‌سازد. اما همه این جنبش‌ها به واسطه‌ی سلطه‌ی مناسبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی استوار بر استثمار و سلطه، یک رشته مطالبات عام و منافع مشترکی دارند که که تلاقی گاه این جنبش‌هاست. هم از این روست که در همه‌ی این جنبش‌ها نقش طبقه کارگر تعیین کننده است و

می تواند لولای اتصال آن ها باشد زیرا اگر درست عمل کند قادر است بخش بزرگی از آن ها رازیر چتر جنبش معطوف به سوسیالیسم گرد آورد.

نابرابری های سیاسی- فرهنگی معینی که در درون جنبش کارگری عمل می کند به سهم خود مانع آن است که طبقه کار و زحمت به مثابه یک طبقه یک دست و همگن با منافع طبقاتی مشترک پا بگیرد. طبقه کارگر برای این که به یک جنبش طبقاتی با منافع عام بدل شود و بتواند به نیاز جنبش های اجتماعی پاسخ داده و آن را در مسیر تاریخی خود یعنی سوسیالیسم به پیش ببرد؛ باید بر سلسله مراتب درونی خود فایق آید و به مثابه طبقه ای بر خود و تمام قد حضور یابد. دقیقا همین مطالبات معین و مبارزه علیه نابرابری در درون طبقه است که امکان اتصال جنبش کارگری با سایر جنبش- های اجتماعی فراهم می کند.

۶- در مسیر سرنگونی رژیم سرمایه داری و مذهبی ایران؛ مبارزه برای سوسیالیسم از امروز، و وظیفه دایمی و تعطیل ناپذیر ما است. پیش روی در این مبارزه در گرو این است که:
اولا: باید با تمام نیرو و توان فکری و امکان های عملی خود اهمیت سازمانیابی توده های طبقه در نبرد طبقاتی اردوی کار علیه مناسبات مسلط بهره کشی رادریابیم. و این وظیفه را تحت هیچ شرایطی هم چون یک نیروی کا گری نباید تحت الشعاع وظایف دیگر آن قرار دهیم؛
ثانیا: برای بازسازی یک چپ عمیقا دموکراتیک، ضد سرمایه داری، فمینیست، طرفدار محیط زیست و طرفدار آزادی های بی قید و شرط سیاسی پیگیرانه مبارزه کنیم؛

ثالثا: نه تنها تلاش مستمر برای شکل گیری اتحاد بزرگ مدافعان سوسیالیسم و وظیفه تعطیل نا پذیر ما و همه کمونیست هاست، بلکه تبدیل گفتمان سوسیالیستی به گفتمانی مسلط در مصاف با گفتمان های آمپریالیستی و ارتجاعی و فرمیستی با هر شکل هر فرم مردم فریبانه اش وظیفه دائمی ماست.
برای شکل گیری یک بدیل سوسیالیستی که عمیق ترین سطح دموکراسی و آزادی ها را در خود دارد و اساسا این دو، مقوله ای جدا ئی ناپذیرند؛ باید به الزامات آن پاسخی در خور دهیم و برای تحقق آن مبارزه کنیم.

نشست بخش قایل توجه احزاب کمونیست، سازمان ها و نهاد های چپ و سوسیالیست در آلمان طلیعه ی نوید بخشی است که امید های بزرگی برای غلبه بر پراکندگی و فرقه گرایی ایجاد کرده است. این تجمع بزرگ اگرچه همراهی بخش قابل توجهی از فعالان چپ را که بیرون از این گروه

بندی ها فعالیت می کنند با خود ندارد، خود اما گام بزرگی است برای ایجاد یک اتحاد بزرگ و فراگیر در راهپیمائی ما کمونیست ها به سوی سوسیالیسم و آزادی. موفقیت این حرکت علاوه بر پاسخ به نیازهای تعیین کننده مبارزه طبقاتی در ایران، به خانه تکانی و تجدید آرایش بنیان های فکری نیروهای شرکت کننده بستگی دارد تا شرایط تداوم همکاری و اتحاد مستحکم و پایدار را فراهم کند. برای پیش برد این اهداف؛ تلاش برای ایجاد رسانه ای بزرگ که بتواند صدای همه فعالین کارگری، همه کمونیست های طرفدار مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز - چه متشکل، چه منفرد و مستقل - را منعکس کند؛ وظیفه ای است که به سهم خود باید به سرعت در مسیر تحقق آن حرکت کنیم. با تکیه ی مسدولانه با اشتراکات، اختلافاتمان را رفیقانه به بحث و گفتگو بگذانیم. آلترناتیو سوسیالیستی یک خیالپردازی نیست، همه ی واقعیات موجود و بن بست های سرمایه داری ضرورت اجتناب ناپذیر این حقیقت را تایید می کند.

سازمان ما در کنار همه ی آن نیروهایی که در مسیر تحقق سوسیالیسم پیکار می کنند با تمام توان همراه و همگام است.

سر نگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

برقرار باد آزادی

برقرار باد سوسیالیسم